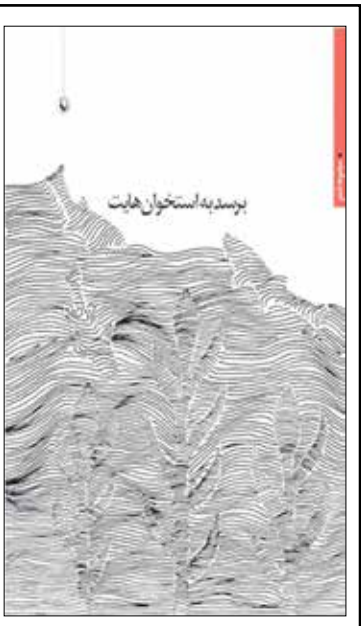


روزبه سوهانی، شاعر و منتقد در گفت و گو با «توسعه ایرانی»:

اوضاع شعر وخیم است

بررسی تأثیر فضای مجازی در اُفول معنا و محتوا در شعر



افسانه فردان

در پی حال ناخوش و وضعیت نابسامان شعر در سرزمینی که هزار سال تاریخ شعر را پشت سر گذاشته است، صفحه کتاب بر آن شد تا برای یافتن دلایل این افول معنا و چاپ کتاب هایی که معنای کتاب شعر را از دست داده اند، با یکی از شاعران قاعده مند شعر امروز، به گفت و گو بنشیند. گفت و گوی ما را باروزه سوهانی بخوانید.

■ ■ ■

■ **ابتدای خواهم دیدگاه کلی شما را درباره شعر امروز بدانم و بعد به جزئیات بپردازیم.**

برای من کیفیت شعر طبیعتاً از آن چه به عنوان کیفیت عمومی شعر از آن یاد می کنیم، جدانیست. به نظر من شعر مثل باقی گونه های هنری دیگر، نمی تواند از شرایط عمومی که بر جامعه حاکم است، جدا باشد. در این مقطع نیز - که در باره آن بیشتر خواهیم گفت - طبیعتاً حال شعر متأثر از وضعیت عمومی جامعه است. بخشی از حال شعر می تواند متأثر از وضعیت اقتصادی جامعه باشد و بخشی متأثر از وضعیت فرهنگی و ساختارهای فرهنگی و سیاست گذاری های کلان جامعه. همه این ها مثل یک زنجیر به هم متصل هستند و در نتیجه حال عمومی شعر می تواند تقریباً چکیده ای از حال عمومی جامعه باشد، اما در معنای کلی کلمه. اگر بخواهیم به دل ماجرا برویم، باید شعر را در کلیتی قرار دهیم و بگوییم اکنون اوضاع شعر وخیم است. حقیقت این است که کار کلی شعر این بوده که در مقابل این وضعیت های مسدود بایستد. هنر می تواند پیشنهادی بدهد و در پهای در برابر شرایط مسدود باز کند. به نظر من، شعر امروز هم با وجود این وضعیت بازاری و مسدود شده، هنوز روزه های امیدی دارد و هنوز آدم هایی هستند که بر سر معنای هنر ایستاده اند تا بتوانند آثار متفاوتی تولید کنند. اما این که این آدم ها در چه شرایطی به سر می برند، باید ببینیم که آثار مستقل و هنری چقدر شنیده و چه میزان منتشر می شوند؟

■ **بایبینیم که چه میزان با سلیقه جامعه امروز که در همه ابعاد تغییر کرده، مطابقت دارند.**

بلی. من به همین دلیل از یک شرایط کلی حرف زدم. چون ممکن است مانگای انتقادی به این ماجرا داشته باشیم. بیایید از این جا شروع کنیم که شاعران مادر گیر فضای مجازی و بازاری شده و مبتذل، شده اند و مطالعه به معنای ویژه آن وجود ندارد و هنر مند برای سراغ شعر رفتن، دلایل ادبی و انتقادی و خلق اثر هنری، ندارد و شعر صرفاً ایستگاهی برای چیز هایی غیر از خود شعر شده است. ورود به این فنانمی تواند به خودی خود غلط

باشد، اما چنان چه هنر مند در این ساخت باقی بماند، ماننوا نیستیم ساختار شعر را پوشش دهیم. چون فضای مجازی جزئی از ساختاری است که بر تمام جامعه حاکم است. یک بخش دیگر این است که شعر ما مانند دیگر نقاط دنیا، تحت تأثیر روند پیشرفت تکنولوژی و تغییر سبک زندگی مردم و پیشرفت هایی که نوع نگاه آدم ها را به هستی تغییر می دهد، است که نمونه بارز آن همین فضای مجازی است.

شعر به فضای مجازی می رود و گویا همان جا تولید و همان جا هم مصرف می شود. یعنی چیزی خارج از این فضا وجود ندارد. یک نفر شعر شما را می خواند و شما هم شعر یک نفر دیگر را می خوانید. بنابراین یک معنای محدودی دست به دست می چرخد که فقط اندکی تغییر در آن روی داده است و به یک عکس سنجاق می شود و مخاطب هم آن را مصرف می کند؛ این روند دقیقاً مشابه تولید نوعی کالای صنعتی مثل یک پفک است که در تیراژ بالا منتشر می شود و مخاطب عام خودش را هم دارد. بنابراین اگر شعر را در این ساخت نگه داریم، توپ را در زمین خاصی نگه داشته ایم. یعنی اگر از این زاویه نگاه کنیم، باید یقه شاعر و مردم را بگیریم که چرا چنین اتفاقی افتاده است؟ اما من کمی به عقب می روم تا بتوانیم به ساز و کار تولید نیز نگاهی بیندازیم؛ این این ساز و کار از وضعیت اقتصادی منفک نیست. باید ببینیم چه چیز هایی تغییر می کند که جامعه به این سمت و سومی رود؟ حقیقت این است که مادر حوزه سیاسی یک سری تغییرات بنیادین داریم که روی جامعه اثر می گذارد و در نتیجه مردم جامعه نیز نگاهشان را تغییر می دهند. اکنون ما با یک انسان تازه ای طرف هستیم؛ انسانی که با معنای تازه ای از اقتصاد منطبق شده و ارتباطات تازه ای را شکل داده است؛ ارتباط هایی که بنا بر این وضعیت اقتصادی، نسبت تازه ای را با زمان و مکان می سازند. در همین نقطه، نقد ما کمی رنگ و بوی فلسفه به خود می گیرد و اتفاقاً من دوست دارم نقد به همین جابر سد تابد انیم که نسبت آفریننده و مخاطب و در یک کلام نسبت انسان با زمان و مکان، نسبت متفاوت و ویژه ای است و پیش از آن این گونه نبوده است. نسل های پیش از ما، نسبت متفاوتی با زمان و مکان داشته اند که در معنای مشخص کلمه، فرصت تجربه زیستی بیشتری نیز داشته اند؛ انگار انسان ۱۰ سال پیش در بلوک های زیستی ای قرار داشت که زمان بیشتری به او می داد؛ یعنی شما قق های دور تر ی را در زندگی متصور می شدید. مثلاً یک شیء مصرفی مثل اتومبیل، وارد زندگی من می شد که در نوعی نظام

اقتصادی تولید شده بود که می توانست ۲۰ سال در زندگی من باقی بماند. این یعنی ساختن نسبتی با فضا و مکان اطراف من. یعنی من حالا در یک وضعیت ۲۰ ساله قرار دارم. چنین آدمی به خود زندگی هم ۲۰ ساله و ۲۰ ساله نگاه می کند. بنابراین شعر هم به زندگی چنین آدمی می آید که بماند، نه این که مصرف شود. بخشی از همین روند، نگاه به هستی را در انسان تشکیل می دهد. ولی انسان امروز، دیگر انسان ۲۰ ساله و ۲۰ ساله نیست، بلکه انسانی است که یک گوشی موبایل در دست دارد که دو سال بعد شرکت سازنده اش هم دیگر آن را نمی پذیرد. یعنی ما وارد یک نظام وار تباط جدیدی شده ایم. در نتیجه این بلوک های زیستی، مدام در حال کوچک و کوچک تر شدن هستند و آدم ها نیز به موقتی بودن تمام اشیای اطرافشان عادت می کنند، یعنی باید آن ها مصرف کنند و بگذارند کنار و برای شیء تازه بعدی جایز کند. اما هنر در معنای اصیل خودش، اتفاقاً با این مصرفی شدن سر جنگ دارد؛ اصلاً هنر می آید که در زمان و مکان شکاف ایجاد کند. بنابراین در این وضعیت هنر مند دچار پارادکس می شود؛ از طرفی انسان امروز با نوعی از زندگی طرف است که باضر با هنگ بالا، او را به مصرفی و موقتی بودن و تمام شدن و دور انداختن وادار می کند تا جابر ای چیز های جدیدتری باز شود. اما از طرف دیگر، او در موضع یک هنر مند قرار دارد و در حال خلق شعر است. شعر با مفهومی گره خورده است که موقتی و مصرفی نیست و شکل جدیدی از ارتباط با زمان و مکان را خلق می کند تا در مقابل مصرفش دگی بایستد در نتیجه ما بانوعی پارادوکس روبه رومی شویم. باید ببینیم دلایل این بازاری شدن و مصرفی شدن چیست؟

■ **شاید اندکی این مسئله جهانی شدن و کمرنگ شدن فرهنگ بومی و ورود اینترنت و گوشی های موبایل مصرفی که به سرعت در حال تغییر ند، ما را هم به سرعت با خودشان پیش می برند و ما باید هر لحظه خودمان را با آن تطبیق دهیم. این سرعت، سلیقه و آگاهی و نوع اطلاعاتی را که مردم در یافت می کنند، تغییر داده است و هر چه یک کشور جهان سومی تر باشد، این سطحی بودن و در گیر فرهنگ سطحی جهانی شدن نیز بیشتر اتفاق می افتد. من می خواهم بیشتر بحث به این سمت برود. حالا که درباره فضای مجازی حرف زدیم، می خواهیم بدانم که فضای مجازی چه تأثیری در افول معنا و محتوا در شعر داشته است؟ یعنی می شد که یک شعر با محتوا به یک عکس سنجاق و منتشر شود. اما اکنون که این طور نیست، می خواهیم بدانم که فضای مجازی مشخصاً چه کار کردی در افول محتوا و معنا داشته است؟**

من فضای مجازی را در قلمرو سر زمین خودمان تحلیل می کنم، چون مشخصاً نمی دانم که در کشور های دیگر کار کرد فضای مجازی چگونه

شاعران مادر گیر فضای مجازی و بازاری شده و مبتذل، شده اند و مطالعه به معنای ویژه آن وجود ندارد

است، اما به هر حال احساس می کنم که متفاوت است. احساس می کنم به دلیل وجود انسداد در کشور و نبود مجراهای باز، کار کرد فضای مجازی نیز برای ما متفاوت شده است. گمان می کنم چنان چه مجراهای آزادی وجود می داشت تا گونه ای از هنر آزاد خلق شود و جریان باید؛ شاید کار کرد فضای مجازی برای ابراز بودن حداقلی نیز تغییر می کرد. در واقع نمی شود نفس وجود فضای مجازی را کتمان کرد. همان طور که شما گفتید، فضای مجازی می آید که آدم ها را شبیه یکدیگر کند، چون آن معنا ز جهانی شدن که مفهومی از اقتصاد و سرمایه را در خود دارد، آدم ها را به هیأت او بژه ها، یعنی سوژه-او بژه شبیه به هم شده می خواهد؛ زیر آکا کرد بیشتر ی برای آن دارند و این خواست نظام سرمایه ری است؛ بنابراین در فضای مجازی، شما با یک سری قالب روبه رومی شوید که شما را در قوار هایی با تفاوت های جزئی قرار می دهد تا خواسته یا ناخواسته، در یک چار چوب ویژه ای حرکت کنید؛ مثل در اینستاگرام که محوریت آن تصویر است، شما در قاب های محدود و موقعیت محدود با کلمات معینی قادر به نوشتن هستید. ما زیر بمباران حجم وسیعی از اطلاعات قرار داریم که باید ببینیم که با معنای دانش چه تفاوتی دارند. این اطلاعات در یک سطحی مثل حبابی می تر کنند.

این میزان از حجم عکس و داده در روز می آید که مصرف شوند. حتی به لحاظ زمانی نیز ما روی آن ها وقت زیادی صرف می کنیم. در واقع خبر جنایت در فلان کشور به خبر قطعی در کشوری دیگر یا خبر زندگی شخصی خواننده ای در کشوری دیگر روی هم اضافه می شوند و هم عرضی این اطلاعات با هم، نشان می دهد که این اخبار خاصیت خودشان را از دست داده اند و ارزش شان از دست رفته است. در واقع شبکه مجازی مثل خط تولید پفک عمل می کند، با این تفاوت که در حال تولید

اطلاعات است. این اطلاعات فقط در ظاهر متفاوت هستند، اما وقتی در یک خط تولید قرار می گیرند، گویی کار کرد آن ها را همانند سازی می کند. یعنی من همان قدر نسل کشی در فلان کشور را مصرف می کنم که مثلاً خبر قطع رابطه دو سلب ری تی در آمریکا را. یعنی بر خورد من با این دو خبر یکی است. از یک طرف وقایع در یک قالب یکسان شده قرار می گیرند و از این طرف، من مخاطب هم در قالب یکسان شده ای قرار می گیرم. بنابراین همه چیز به گلخانه کنترل شده ای می رود که به شدت کم خطر و به شدت پرسود است. زیر این دایره گردش اطلاعات، پشت سر خود یک ارزش پرسود اقتصادی دارد. بنابراین مخاطب چنین اخباری، دیگر متفاوت نیست، دیگر مسئله ندارد، بلکه می خواهد فقط مصرف کند و در نتیجه حتی شعر را هم مصرف می کند. یعنی اخبار فاجعه باری مثل آن کودک سوری که می تواند مدت ها شمارا با خود همراه نگه دارد، اکنون فقط در و نیات روحی انسان را تصفیه می کند و این احساس را ایجاد می کند که شما وظیفه انسانی تان را انجام داده اید و آن عکس را مثل یک آدامس جویده شده بیرون می اندازید و سراغ عکس بعدی و خبر بعدی می روید. بنابراین ما به ناچار، درون این وضعیت پرتاب می شویم. ممکن است که ما فکر کنیم می توانیم از این جریان کناره گیری کنیم، اما امکان آن وجود ندارد.

این یک ماتریس شبکه بندی شده است و راه گریزی از آن نداریم؛ ما نمی توانیم گوشی موبایل خود را کنار بگذاریم، چون نمی توانیم بدون آن زندگی کنیم. حیات ما به این تغییر شکل سیستم، وابسته می شود. حالا هنر مند کجای این ماجرا ایستاده است؟ من معتقدم که هنر مند نمی تواند فکر کند که خارج از این ماجرا ایستاده است. مادر دل این وضعیت قرار گرفته ایم و ناچاریم که در دل همین وضعیت، هنر را تولید کنیم. این به این معنا نیست که من در باره یک گذشته در خشان حرف بزنم. به هر حال هر تاریخی وضعیت خودش را داشته است. من از نسل در خشانی نسبت به خودمان در گذشته حرف نمی زنم. شاید آن ها هم در وضعیت خودشان، دچار تنش هایی از این جنس بوده اند، البته با کیفیت های متفاوت. ما هم تنش های خودمان را داریم. پس هنر مند در هر وضعیتی می تواند هنر خودش را خلق کند.

■ **جازه دهید پرسشم را این طور پی بگیریم: فضای مجازی روی همه چیز از جمله ادبیات تأثیر گذاشته است. اگر ادبیات را به دو بخش ادبیات داستانی و شعر تقسیم کنیم، اتفاقی که برای شعر در فضای مجازی افتاده، درباره داستان به این شدت نبوده است. یعنی شخصی داستان چاپ می کند، فقط به این دلیل افراد زیادی او را در فضای مجازی دنبال می کنند، اما داستان نویسن نیست. اما این که تعدادی از افراد نوشته هایی را در فضای مجازی تولید و خودشان را به عنوان شاعر به جامعه معرفی می کنند و بعد وارد مرحله تولید کتاب می شوند، بلایی است که بر سر موجودیت شعر آمده که با این شدت درباره داستان اتفاق نیفتاده است. به عبارتی اتفاقی که درباره شعر افتاده، در هیچ هنر دیگری روی نداده است.**

در واقع اتفاقی که برای شعر می افتد، به خاطر کیفیت خود شعر است. چوم فرم متفاوتی با دیگر هنر ها دارد و وضعیت تولیدی متفاوتی دارد؛ حداقل در ذهن عامه این طور به نظر می رسد. چون شعر از یک سری قید و بندها آزاد است که اتفاقاً از ویژگی های منحصر به فرد شعر است که آن را متمایز هم می کند. اما این تحت تأثیر

وقتی در جامعه ناشرانی وجود داشته باشند که بر سر معنای هنر بایستند و فرم های مختلف را منتشر نکنند، هنر همچنان زنده می ماند

بازار قرار گرفتن، شعر را آسیب پذیر می کند. یعنی همه احساس می کنند که به راحتی می توانند به آن ورود کنند و این اتفاق در شبکه مجازی در حال رخ دادن است، چون قالب شبکه مجازی به این رخداد فرصت می دهد. البته برای همه هنر ها اتفاق افتاده و برای شعر، خیلی بیشتر از بقیه هنر ها. مثلاً در حوزه موسیقی هم می بینیم که به لحاظ تکنیکی و محتوا

چه بر سر آن آمده است.

می خواهم از زاویه دیگری نیز به این ماجرا نگاه کنم و آن شکست نوعی انحصار است. یعنی ما می توانیم قرائت دیگری نیز داشته باشیم؛ به این معنا که شبکه های مجازی به تعدادی از افراد فرصت داده است که بتوانند خودشان را معرفی کنند و این انحصار را که کسی برای معرفی خودش لزوماً باید به جایی وصل باشد تا بتواند شروع به نوشتن کند، شکسته است. من تلاش می کنم که مقدم به سمت نخبه گرایی نروم. زیر از بسیاری افراد در حوزه نقد و فلسفه، چنین نقدهایی را با رنگ و بوی نخبه گرایی می شنوم؛ یعنی این های خواهند به این جابر سند که فلانی چیزی ندارد، اما دیده می شود. این نوع نقد غلط نیست، اما در من خودش یک نوع نگاه نخبه گراییانه دارد که غلط است و می تواند به سمت و سوی خطرناکی برود و نوعی از قلع و قمع و انحصاری کردن باشد. از سوی دیگر، آموزش و پرورش به نوع ویژه ای بر خود کرده است؛ به شکل مسدود و محدودی که به هنر مند آینده اش ضربه زده و اندیشه مستقل و خلاق را تحریف کرده است.

■ **در حال حاضر اتفاق دیگری هم افتاده است. درست است که مردم ما طبع شاعرانه دارند؛ اما امروزه تعداد افرادی که احساس می کنند شاعر هستند، زیاد شده و چون شعر سپید وارد شعر فارسی شده، ردیف کردن کلمات پشت سر هم، بدون وزن و قافیه و به دنباله روی از شاملو که آهنگ کلمات را می شناخت، در فضای مجازی خیلی رایج شده است و این نوشته ها هر چه بر سطح عمومی جامعه بیشتر منطبق و نازل تر باشد؛ طر فداران بیشتری پیدا می کنند. این فاجعه دیگری در شعر است که هر کسی می تواند ادعای شاعری کند و شعر سپید بگوید.**

حرف شما کاملاً درست است. در گذشته هم این تولید شعر برای مصرف شدن، وجود داشت، اما اکنون با حجم و خشتناکی از این شعر ها، روبه رو هستیم؛ کم این که در بقیه عرصه ها هم ماجرا همین است. اما این که در جامعه از هر ۱۰ نفر، ۸ نفر فکر کنند شاعر هستند، برای من معنای وخامت را نمی دهد. خود این وضعیت وخیم نیست؛ بلکه عامل دیگری می تواند این را وخیم کند. مثلاً در چین از هر ۱۰ نفر، ۹ نفر پینگ پنگ باز هستند یا مثلاً در برزیل از هر ۱۰ نفر، ۸ نفر فوتبالیست هستند. ممکن است فرهنگ یک جامعه، نوعی وضعیت را ایجاد کند، اما مسئله این است که آرام آرام معنای متخصص بودن در حال از بین رفتن است و این به هنر و موسیقی نیز تسری پیدا کرده است. مثلاً ۵۰ سال پیش برای ضبط یک موسیقی به کشور دیگری می رفتند و یک بار فرصت داشتند که آن را ضبط کنند؛ یعنی مجرای که افراد به سختی می توانستند وارد آن شوند و این مسئله در فرم هنر و بود و نبود یک هنر مند تأثیر می گذاشت. اما اکنون افراد می توانند در خانه شان موسیقی با کیفیت بسازند و در نتیجه حجم آن هم بالا رفته است. اما وقتی در جامعه ناشرانی وجود داشته باشند که بر سر معنای هنر بایستند و فرم های بی کیفیت را منتشر نکنند، هنر همچنان زنده می ماند.